

شیرین بیانی (اسلامی)

استادیار دانشگاه طهران

## کوروش در روایات شرق

(متون فارسی غربی و تورات)

-۱-

ایران در طی زندگی دراز خود، نشیب و فرازهای بسیار داشته است، و از جمله صدماتی که دیده، ازدست دادن مدارك معتبر و مهمی از آثار معنوی و فرهنگی خود بوده است، که در طی تهاجمات متعدد بینمارفته، یا معدوم شده، و آنچه که در دست مانده، بسیار ناچیز و نارسا است.

منابعی که امروزه در دست میباشند، و تقریباً همه شناخته شده، و اغلب آنها تصحیح و تدوین گردیده اند، میتوانند اطلاعات بسیار سودمندی از گذشته های بسیار دور در اختیار ما بگذارند، ولی بدلیلی که گفته شد، در اغلب موارد با خلاء و تاریکی این منابع مواجه میشویم، که بكمك وسائل دیگر، و منابع خارجی نقائص خود را بر طرف میسازیم. متأسفانه بیشتر این متون، مطالب خود را از منابع قدیمتر گرفته اند، و بخصوص در مواردی که جنبه افسانه ای و اساطیری اش بیشتر از جنبه حقیقی آن باشد، همه يك صدا و هم آواز میشوند. در مورد موضوع مورد بحث، یعنی زندگی کوروش، بهمین مشکل در منابع تاریخی شرقی خود بر میخوریم.

البته نام کوروش در اکثر قریب باتفاق متون فارسی و عربی زبان آمده است، که همانگونه که متذکر شدم، هر يك آنها از متون قدیمتر خود گرفته اند. بطوریکه مطلب تازه ای در این باره، در هیچ يك از کتب وجود ندارد، و گاهی جملات عیناً از کتابی قدیمتر بکتابی جدید منتقل شده است.

اصولاً مسئله کوروش از دیدگاه مذهبی مطرح میگردد. بدین معنی که همه مؤلفین يك صدا اوراناجی قوم یهود میدانند، و نوعی رسالت معنوی برایش قائل اند، که مسلماً منبع آن روایات مذهبی تورات میباشد. حتی در قرآن نیز بدین موضوع اشاره میشود.

قسمتهای مهمی از تورات بتفصیل باین مسئله، که برای قوم یهود جنبه حیاتی داشته، اختصاص داده شده است.

چون روایات متون درباره کوروش، همه رنگ مذهبی و اساطیری دارد، بسیار مشکل میتوان يك حقیقت تاریخی محض و مسلم را از آن میان بیرون کشید، چنانکه تقریباً در تمام

\* - به مناسبت جشن دوهزاروپانصدمین سال تشکیل شاهنشاهی ایران که در پیش است مطالعه این سلسله مقالات محققانه و دقیق را که یکی از بانوان ارجمند ایران نوشته است، توصیه می کند. مجله پنما ۱ - سوره بنی اسرائیل، آیه ۶.

کتب، از قبیل تاریخ طبری و بنقل از او بلعمی، بیرونی، حمزه اصفهانی، مسعودی و غیره، شاهان بابلی، اسرائیلی، آشوری و هخامنشی و مادی، باختلاط و ابهام یاد شده‌اند.

هنگامیکه مورخین قدیم ب فکر تدوین تاریخ ایران افتادند، جز داستانهای حماسی پهلوانی و اساطیری که در عصر ساسانیان، گردآوری شده بود، اثری در دست نداشتند، و ما نمیدانیم قهرمانان گذشته ایران مانند: جمشید، ضحاک، سام، اسفندیار و رستم و غیره، تا چه حد شخصیت‌های تاریخی بوده‌اند، و تا چه حد اساطیری و افسانه‌ای، و مشکل میتوان دریافت که اصل آنها از کجا بوده‌است. حمزه اصفهانی که کتاب وی قدیمیترین تاریخ عربی زبان در این خصوص میباشد، فقط بنقل تاریخ ساسانی اکتفا کرده‌است، و قسمتهای قبلی تاریخ را از یاد برده، و گفته که از این راه نمیتوان بچگونگی دوران سلاطین قدیم دست یافت، زیرا کتابها پس از هجوم اسکندر از میان رفته‌است. یعقوبی که این داستانها را نقل کرده، تصریح میکند که ارزش تاریخی آنها کم است، و بیرونی در آثار الباقیه بکلی آنها را رد کرده و میگوید عقل نمیتواند آنها را قبول کند. ابن مسکویه در تجارب الامم بطور سرسری از آنها گذشته و عقیده دارد که خیالباقی است و تاریخ خود را از زمان ساسانیان شروع میکند.<sup>۲</sup>

معدک با مراجعه بمنابع غربی مانند متون یونانی که مهمترین منابع ما درباره تاریخ کورش و تاریخ قدیم ایران بطور کلی میباشد، سنکس نوشته‌ها، نقوش برجسته، و آثاری که از شاهان هخامنشی باقی است، و نقش خود کورش در بازار گاد، و الواح استوانه‌ای وی که در بابل کشف شده، در منابع قدیم شرقی به بعضی نکات جالب تاریخی مانند فتح بابل، آزادی قوم یهود و فرستادن آنان بسرزمین مقدس و مساکن خود، و به بعضی اقدامات کم و بیش مهم دیگر شاه هخامنشی پی میبریم.

کورش در منابع مختلف بنامهای: کورش، کیورش، کورس، کیرش، کیارش، و گاهی همراه با القابی چون سبهد کورش و عناوینی چون کورش غیلمی آمده است که شاید همان عیلام باشد چون در یکی از روایات ابن خلدون، که در باب انتساب کورش آمده میگوید: «... من ملوک غیلم، که شاید منظور عیلام بوده باشد...»<sup>۳</sup>

درباره نسب وی اختلاف فراوان است. در بعضی متون مانند کتاب العبر... ابن خلدون<sup>۴</sup> کیلوس (منظور همان کیکاووس است) و در جای دیگر اخشوارش [خشایارشا] آمده، در تاریخ بلعمی<sup>۵</sup> نیز پدر کورش اخشویرش ذکر شده، ولی در جای دیگر طبری چنین میگوید<sup>۶</sup>: «قد زعم بعضهم [ای بعضی مورخین] آن کیرش هو بشتاسب وانکر ذلک من قبله بعضهم وقال کیرش انما هو عم لجد بشتاسب وقال هو کیارش اخو کیکاوس بن کیبیه بن کیتبادالاکبر و بشتاسب الملك هو ابن کیلهراسب بن کیوجی (شاید منظور کبوجیه باشد؟) بن کیمنوس بن کیکاوس بن کیبیه بن کیتبادالاکبر». یعنی بعضی از مورخین کورش را همان و بشتاسب دانسته‌اند، ولی

۱- سنی ملوک الارض والانبیاء. ۲- کریستنسن، کیانیان، ص ۲۳.

(۳) باستانی پاریزی. ترجمه ذوالقرنین یا کورش. مقدمه. (۴) ج ۲، ص ۱۰۸.

(۵) ترجمه تاریخ طبری، ص ۶۷۳. (۶) ج ۱، ص ۴۰۷.

بعضی دیگر منکر این موضوع شده‌اند، و گویند که کورش عمومی جدویشناسب و برادر کیکاووس بن کیبیه بن کیمباد بزرگ، و ویشناسب خودمان پسر کی لهراسب بن کیوجی بن کیمنوس بن کیکاووس بن کیبیه بن کیمباد است.

ابن بلخی سلسله‌نسب وی را چنین برمی‌شمارد: «کی رش بن اشوارش بن کیرش بن جاماسب بن لهراسب» (۱). در اینجا جد کورش را نیز کورش ذکر کرده‌اند، که با حقیقت تاریخی وفق میدهد.

درباره مادروی اقوال تقریباً یکی است، و همه منابع وی را زنی از بنی اسرائیل دانسته‌اند. ابن بلخی در این باره می‌گوید (۲): «و مادر این کی رش دختر یکی بود از انبیاء بنی اسرائیل مادر او را «اشین» گفتندی و برادر مادرش (را که اغلب دانیال دانسته‌اند) اوراتوریت آموخته بود...». و مسعودی گوید (۳): «گویند مادر کورش از بنی اسرائیل بود و دانیال اصغر دائمی وی بود». در لیب التواریخ آمده است که: «کیرش از اسباط جاماسب بن لهراسب، که مادرش یکی از بنای بنی اسرائیل بود...» (۴).

در مبحث رسالت کورش، در مورد آزادی قوم یهود، خواهیم دید که کورش را وابسته بقوم یهود میدانند. در تاریخ بلعی آمده که «بهن اشویرش را مأمور کرد که بمراق رود و آن ناحیه را بگیرد. او چند سار در آنجا ماند، و با بنی اسرائیل بنیکی رفتار کرد، و زنی گرفت بنام «استیر» (ابن بلخی این اسم را «اشین» نوشته از این زن پسر ی بنام کیورش بدنیا آمده. در مجمل التواریخ و القصص چنین آمده: «و این کی رش پسر اشخنو بود و مادرش استرنام بود از بنی اسرائیل» (۵). در حبيب السیر راجع بمادر کورش چنین می‌خوانیم: «در متون الاخبار مسطور است که یکی از ملوک همدان کورش نام، از والده خود که از جمله صبا یای بنی اسرائیل بود، بعد از وقایع مذکور (منظور اسارت قوم یهود) کیفیت عظم شأن و رفعت مکان بیت المقدس و مسجد اقصی را شنید و...» (۶). روضة الصفا نیز کورش را یکی از اولاد لهراسب و مادرش را یکی از فرزندان بنی اسرائیل میدانند (۷).

از آنچه تا بحال ذکر گردید چنین مستفاد میشود که متون تاریخی ما پدر کورش را کیکاووس یا اشویرش و اشخنو، و مادرش را زنی یهودی و خود وی را با سلسله نسبی که آورده شده از کیانیان میدانند، که از طرف شاهی کیانی (بهن) بسلطنت غرب ایران منصوب شده است، زیرا گذشته از اینکه تمام اسامی اجداد وی اسامی شاهان کیانی است، ابن خلدون بصراحت می‌گوید: «... تا اینکه پادشاهان کیانی ایران، آنرا (قوم یهود) پس از هفتاد سال آوارگی از بیت المقدس بدان شهر باز گردانیدند» (۸).

مورخین قدیم پیوسته در صدد بوده‌اند تا بدو سلسله اساطیری کیانیان و پیشدادیان رنگ تاریخی بخشند، و اقدامات شاهان آنرا مطابق با بعضی از کارهای شاهان مادی و هخامنشی کنند، و خلاصه آنان را همان مادها و هخامنشیها بخوانند. بخصوص کیانیان را که مطابق با هخامنشیها

(۱) فارسنامه: ص ۴۳. (۲) فارسنامه: ص ۴۴. (۳) مروج الذهب...:

ج ۱، ص ۲۲۵. (۴) یحیی بن عبداللطیف قزوینی: ص ۴۱. (۵) ترجمه

تاریخ طبری: ص ۶۷۳. (۶) ص ۲۱۳، ۲۱۴. (۷) ج ۱، ص ۱۳۶. (۸)

ج ۱، ص ۶۲۷.

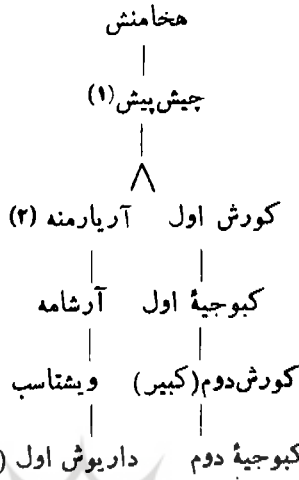
دانسته اند. ولی امروزه مسلم گشته است که کیانیان دسته‌ای از امرای محلی مشرق ایران در عهد مقدم بر اوستا بوده‌اند، و اولین فرد از این سلسله کواد، و آخرین آنان ویشناسب مییاشد، که معاصر زردشت بوده است، و باویشناسب پدر داریوش هیچ نوع قرابت و همبستگی ندارد. این اشتباه از یکسان بودن نام ویشناسب یا گشتاسب پادشاه حامی زردشت که وجود تاریخی وی از روی گاتها تأیید میشود، باویشناسب پدر داریوش اول، ناشی گردیده است، و باعث شده که بعضی از دانشمندان آن دورا یکی بدانند.

گریستنسن عقیده دارد، و با دلایل محکم ثابت میکند که کیانیان از حکام محلی شرق و شمال شرقی ایران یعنی زرننگ، سیستان، خراسان، خوارزم و بلخ بوده‌اند، و زردشت در سفریشرق نزد آنان رفته است. این دانشمند میگوید: «اگرچه اسامی جغرافیائی که در یشت‌ها ذکر شده، بدون شك اسامی هخامنشی است، ولی باید در درجه اول آنها را متعلق بایران شرقی دانست، زیرا در تشکیلات اداری هخامنشی بطور عموم، هر ناحیه با اسم بومی آن ذکر میشده است. زبان اوستای جدید مانند زبان گاتها لهجه‌ای از ایران شرقی و عنوان کوی هم یکی از عناوین ایران شرقی است، و کوی ویشناسب حامی زردشت دارای این عنوان بوده، زیرا که در ایران شرقی زندگی میکرد. شباهت اسامی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت و یواچندتن نمیتواند بود، زیرا اولاً بعضی اسامی ممکن بود پیش از آن عمومیت داشته و عادی شده بوده باشد. ثانیاً ممکن بود خاندانهای ایرانی اطفال خود را بنام افراد مشهور زمانهای گذشته نامیده باشند. اگر قبول کنیم که مذهب هخامنشی بنحوی که هرودوت و کتیبه‌های داریوش آنرا شرح میدهد، آئین زردشتی نیست، بلکه آئین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود، موضوع یکی دانستن پدر داریوش و حامی زردشت منتفی میشود» (۱)

بدین ترتیب ویشناسب و پسرش داریوش، آئین زردشتی نداشتند، و گذشته از آن دوره سلطنت کوی ویشناسب قبل از دوره ورود ایران شرقی در قلمرو حکومت هخامنشیان است. زیرا از امارت نشینهای کویان یا کیانیان مشرق ایران اثری در کتیبه‌های هخامنشی و کتب مورخان یونانی در دست نیست. گریستنسن دوره سلطنت مشرق ایران را بین ۹۰۰ و ۷۵۰ ق. م. میداند، و میگوید: «مهاجرت قبایل ماد در نواحی ایران غربی، ظاهراً در قرن نهم قبل از میلاد صورت گرفته، و اولین مرتبه اسم آنان در سال ۸۳۵ ق. م. در کتیبه شلمنسر سوم (۲) آشوری ذکر شده. همه قرائن موجود، ما را بقبول این حقیقت وامیدارد که دوره بعد از کوی ویشناسب و زردشت، عهد انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی آن بوده است، که بتابعیت سرزمین مشرق از شاهنشاهی هخامنشی، منجر گردید. اگر تنها بروایات قدیم مربوط به کیان که در یشتها ثبت شده است، اکتفا کنیم هیچ قرینه‌ای بدست نمی‌آوریم که یادآور تاریخ شاهان مادی و هخامنشی باشد» (۳).

آنچه امروز، مسلم است، و از منابع یونانی و کتیبه‌های داریوش و بقیه شاهان هخامنشی برمیآید، سلسله نسب کورش بقرار زیر است:

اولین کس از این خاندان که نقش سیاسی مهمی بعهده داشته، و پایه های حکومت را پی ریزی کرده است، هخامنش میباشد که بافتخار همین شخص نام سلسله به «هخامنشی» معروف گشته است.



قوم پارس از هزاره اول قبل از میلاد، در طی مهاجرت های اقوام آریائی در ساحل چپ دجله، و بخصوص در ناحیه پارسوماش (۳) (حدود مسجد سلیمان امروزی) مستقر گردیدند، و ابتدا با دولت عیلام همسایه شدند، و سپس بتدریج هر قدر که این مملکت، که قرون آخر عمر خود را سپری میکرد، ضعیفتر میشد، این قوم بر حسارت خود میافزود، و در خاک عیلام بیشتر پیش میرفت، و در حدود سال ۷۰۰ ق. م. اطراف پارسوماش یعنی حدود کوه های فرعی سلسله جبال بختیاری در مشرق شوشتر، و ناحیه واقع در دوسوی ساحل کارون، نزدیک انحنای بزرگ این رود را اشغال کرد. البته رسماً تحت اطاعت دولت عیلام میزیست، و لسی عملاً تشکیل نوعی حکومت داده بود، که تحت ریاست هخامنش اداره میشد. پس از هخامنش این حکومت کوچک تابع، به پسرش چیش پیش (۶۷۵، ۶۴۰ ق. م.) رسید و او شهر آناش یا آنزان (۴) را نیز که در شمال خاک عیلام قرار داشت، ضمیمه متصرفات خود کرد، و سپس پارسه (فارس کنونی) را نیز گرفت. این دو ایالت از توابع حکومت عیلام بود. هنگامیکه چیش پیش در گذشت، حدود متصرفات حکومت جوان پارس عبارت بود از: پارسوماش، آناش و پارسه. وی قبل از مرگ قلمرو خویش را بین دو پسرش کوروش اول (۶۴۰-۶۰۰ ق. م.) و آریارمنه (۶۴۰-۵۹۰) تقسیم کرد، و این رسم نامدتها یعنی تازمان امپراطوری کبوجیه پسر کوروش، متداول بود. کوروش اول خود را «شاه بزرگ» پارسوماش خواند. از آریارمنه لوحه زرینی بخط میخی، و زبان پارسی باستان در همدان کشف گردیده، بدین مضمون: «این سرزمین که من مالک آنم، دارای اسبان نیک و مردان نیک است. خدای بزرگ اهورامزدا آنرا بمن داده، من پادشاه این سرزمینم». این لوحه قدیمترین شیئی است که تا کنون از هخامنشیان بدست آمده. از آرشامه نیز لوحه زرینی مشابه آن در همدان کشف شده، که او نیز

. Prsumash (۳)

Ariarmne (۲)

Chish-Pish (۱)

. Anzan یا Anshan (۴)

خود را «شاه بزرگ» ، شاه شاهان ، شاه پارسه ، پسر آریارمنه ، خواننده است . این دولوحه میبایستی جزء اسناد سلطنتی باشد که کورش کبیر آنها را با خود بهمدان برده است . در تورات نیز این موضوع آمده .

آرشامه ، محتملاً بدست کبوجیه اول خلع شده ، و شعبه آریارمنه تاج سلطنت را از دست داده اند ، و از آن پس بحکومت خود تحت فرمان شعبه ای که متعلق به کورش است ، ادامه داده اند . کبوجیه اول شاه پارسوماش ، آئشان و پارسه ، با دختر آستیاگ (۱) شاه ماد ، و سلطان متبوع خود ازدواج کرد ، و این ازدواج اهمیت این شعبه خاندان هخامنشی و نضج و قدرت دولت جدید را نشان میدهد . از این وصلت کورش بوجود آمد ، و پایتخت خود را پازارگاد قرارداد ، و حتی زمانی که هنوز حکومت آستیاگ ، پدربزرگ خود را برسمیت میشناخت ، و تحت تابعیت وی بسر میبرد ، در لوحه ای که در پی بنای یکی از قصوروی که در پازارگاد ساخته ، کشف شده ، خود را «شاه بزرگ هخامنشی» خوانده است (۲) .

در مورد چگونگی تولد و بسطنت رسیدن کورش منابع یونانی بخصوص ، افسانه هائی نقل کرده اند (۳) که از حوصله بحث ما خارج است ، و روایات منابع ما درباره این موضوع تقریباً همگی سکوت کرده اند . اصولاً دوران اولیه زندگی کورش چه در متون شرقی و چه غربی ، بسیار مبهم و سراسر آمیخته بافسانه است ، و حقیقت تاریخی در این باره و دوران آخر زندگی و چگونگی مرگش کاملاً هویدان نیست . مسلماً سراسر ایران تحت یک حکومت واحد اداره نمیشده ، و مادها هم که در اوج قدرت بسر میبرده اند ، از اصفهان بطرف شرق پا فراتر ننهاده بوده اند ، و باز مسلماً در شرق حکومتی قوی وجود داشته (کیانیان) که تمام روایات شرقی و غربی مؤید آنست .

در مورد سلطنت کورش اقوال گوناگونی که باز در همه متون شبیه و نزدیک بهم هستند ، آمده است : تقریباً همه منابع ما بدون استثنا وی را فرستاده بهمن شاه کیانی میدانند ، که مقر حکومتش بلخ و شرق ایران است ، که پس از شنیدن اخبار نامساعد از غرب ایران ، و بخصوص برای آزادی بخشیدن بقوم یهود ، و باصطلاح فیصله دادن این مسئله ، کورش را مأمور ایالات غربی ایران میکند .

(۱) Astiague (۲) گیرشمن : ایران از آغاز تا اسلام ، ص ، ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ . (۳) داستان خواب دیدن آستیاگ که از شکم دخترش تاکی سرزده که بر دنیا سایه افکنده ، و بعد دستور قتل آن کودک ...